

۲۹ اسفند ، نوروز ایران



زمان شهادت می دهد: استبدادیان پیرو «خط سید ضیاء» یا استبداد وابسته، از رهگذر مقایسه صوری، بحران سازی خویش را با ملی کردن صنعت نفت، به رهبری مصدق، مقایسه می کنند. رسانه های غرب در مقام شناساندن رژیم مافیایا به افکار عمومی، به یاد می آورند که نزاع ملاتاریا با بنی صدر نزاع دو خط، خط استقلال و آزادی با خط استبداد و ارتجاع بود.

گفتارها و کردارهای زورپرستانی که دولت را تصرف کرده اند و آنها که مراجعه شان به امریکا، اعتراف صریحی است بر ناتوانی و فقدان هویت، هر دو برای توجیه عمل خویش، به اندیشه راهنمای نهضت ملی ایران و این نهضت، رجوع می کنند:

• مقایسه صوری بحران اتمی با نهضت ملی کردن صنعت نفت به رهبری مصدق:

مافیاهای نظامی - مالی عمل خویش را در ساختن بحران اتمی خطرناکی که زندگی جمعی و فردی ایرانیان را، در انتظار تصمیم شورای امنیت، به حال تعلیق درآورده است، با جنبش ملی شدن صنعت نفت مقایسه می کنند. استبدادیان وابسته زبان فریب بکار می برند و مقایسه ای ظاهری و صوری بعمل می آورند: در ظاهر، حق ایران بر منابع نفت، حق ملی شمرده می شد و متقابلاً در ظاهر، ایران بر استفاده صلح آمیز از فنون اتمی دارای همین حق است. در ظاهر، امریکا و انگلستان تن به برخورداری ایرانیان از حق ملی خویش ندادند و با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ثروت ملی ایران را به یغما بردند و متقابلاً به ظاهر، امریکا و اروپا نمی خواهند ایران از فنون اتمی برخوردار و آن را در قلمروهای صلح آمیز بکار برد. در ظاهر، انگلستان به شورای امنیت شکایت برد و متقابلاً به ظاهر، پرونده اتمی ایران به شورای امنیت ارجاع شده است. اما صورتهای مشابه، واقعیهایی متضاد را می پوشانند:

۱- حق ایران بر نفت و دیگر منابع ملی ایران، قابل مقایسه با حق ایران بر نیروگاه برق اتمی و سوخت آن نیست. ایران بر انرژی حق دارد. حق ایران اینست که این انرژی را با بهترین و سالم ترین و ارزان ترین روشها بدست آورد. پس نیاز به سیاست گذاری به تریبی دارد که (الف) نیازهای ایران در درازمدت برآورد شوند.

(ب) منابع انرژی داخلی بدقت شناسائی شوند و آهنگ رشد فنی که در برخورداری از هریک از منابع بکار می رود، اندازه گیری شود.

(ج) ضابطه استقلال کشور در گزینش مجموعه ای از منابع و فنون، لحاظ شود.

(د) بلحاظ خطرهای بی که بدست آوردن برق از اورانیوم در بردارد، هرگاه ضرور شد بخشی از انرژی از نیروگاه اتمی تحصیل شود، زمان این نیاز و اندازه آن و ایمن ترین راه ها باید شناسائی شوند.

(ه) این سیاستگذاری باید شفاف باشد.

۲- این حقیقت که امریکا و انگلستان نمی خواستند ایران صاحب منابع نفت خود شود، به هیچ رو قابل مقایسه بر سر بحرانی که رژیم مافیایا ساخته است نیست. چرا که

(الف) استقلال ایران در بهره برداری از منابع نفت خود نه تنها شرکتهای نفتی را از درآمدهای بادآورده ای محروم می کرد، بلکه سبب می شد ملت‌های دیگر نیز بر خیزند و حقوق ملی خویش را مطالبه کنند، حال این که ساختن نیروگاه اتمی در ایران، فرصتی برای بردن سودهای بزرگ و وابسته کردن ایران است. نزاع بر سر نیروگاه نیست، نزاع بر سر فعالیتهای پنهانی است.

(ب) در همان حال که ایران از لحاظ نیروگاه اتمی وابسته است و هنوز، یک نیروگاه آماده کار نیز ندارد، بدون هیچ توجیهی مدعی می شود بخاطر استقلال در سوخت، می خواهد اورانیوم را خود غنی کند.

(ج) ملی کردن صنعت نفت اقدامی اساسی برای استقرار صلح جهانی بود. زیرا بر اصل موازنه منفی، اساس روابط بین المللی را بر حقوق ملی می نهاد و رها کردن جامعه جهانی را از روابط سلطه - زیر سلطه هدف قرار می داد. لذا آن اقدام، ایران را با دنیا روبرو نکرد بلکه، از حمایت وجدان جهانی برخوردار کرد. درحالیکه اگر رژیم مافیایا شفاف عمل می کرد، بحرانی بوجود نمی آمد.

(د) مردم ایران مطمئن بودند هیچ چیز از دست نمی دهند و بسا تمامی حقوق خویش را باز می یابند. اما در این بحران، طرفی که هم باید باج بدهد و هم خسارت، مردم ایران هستند و این مردم بحق نگران جنگ دیگری هستند. در آن ایام، باوجود این که نظام جهانی دارای دو قدرت محوری بود، اما مصدق برای مقابله با محور غرب به محور روسی باج نمی داد. در همان حال، شبلات و بانک در اختیار روسها را ملی کرد و حقوق ایران را از روسها مطالبه می کرد. حال این که اینک، بحران سازان بابت بحران اتمی که پدید آورده اند، به شرق و غرب عالم باج می دهند.

(و) مصدق خود و حکومت خویش را برای ایران می خواست و ملاتاریا و مافیایا، ایران را بخاطر حاکمیت استبدادی خویش، به محاصره اقتصادی و جنگ سپردند و اینک نیز سرنوشت آن را در بد شورای امنیت قرار داده اند.

۳- طرح دعوا از سوی انگلستان در شورای امنیت، بخاطر ملی شدن صنعت نفت، سپردن اختیار ایران به ۵ عضو دائمی شورای امنیت نبود. چرا که در آن دعوا (که مصدق برای دفاع از حقوق ملی ایران خود در شورای امنیت حاضر شد)، متجاوزی ادعا می کرد، ایران حق او را تصرف عدوانی کرده است! مستند این تجاوز قرارداد خاناننه ۱۹۳۳ بود، که رضا خان را بخاطر امضای آن شاه کرده بودند. از آنجا که ۵ عضو دائمی هم تصمیم مشترک نگرفته بودند، مصدق فرصتی یافت و از آن، در معرفی استبداد سیاه رضاخانی و انتخاباتی نیک سود جست. چنان که شورای امنیت نه تنها به زیان ایران رأی نداد، بلکه بسود ایران و به زیان انگلستان رأی داد. حال این که این بار، ۵ عضو دائمی شورای امنیت تصمیم گرفته اند تا پرونده اتمی ایران را به شورای امنیت ببرند و برده اند. سرنوشت ایران دیگر نه در دست او که در دست این ۵ عضو است. تصمیم درباره ایران بستگی به چگونگی زد و بند میان این ۵ عضو دارد. پرسیدنی است که رژیم مافیایا، چه باج بزرگی باید به روس و چین بدهد، تا آنها حاضر به معامله با امریکا و اروپا نشوند؟

تفاوت بنیادی اینست که مصدق برگزیده مردم ایران بود. نماینده اول تهران در مجلس بود که به یمن جنبش همگانی مردم ایران، نخست وزیر شد. حال آنکه انتخابات مجلس مافیها و انتخابات ریاست جمهوری دولت مافیها فلانی بود و هست. از لحاظ ماهیت، رژیم مافیها، همانند رژیم رضا خان، استبداد وابسته است. اعضای شورای امنیت ۵۴ سال پیش می دانستند مصدق برگزیده مردم ایران است. او را می دیدند که در حال ارائه اسنادی بود که نشان می داد، اسامی «نمایندگان» مجلس بر طبق فهرست، از پیش «تصویب صلاحیت شده» از صندوقها بیرون آورده شده اند. نظیر آنچه که در مورد «نمایندگان» مجلس مافیها و ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد اتفاق افتاد. آن روز، مصدق بود که ثابت می کرد انگلستان رژیم و مجلس را به مردم ایران تحمیل کرده است، تا قرارداد به نفع او، نفت را بمدت ۶۰ سال تمدید کنند. اما این بار، بر ایران، استبدادی حاکم است که از لحاظ خارجی بودن، هیچ قابل مقایسه با رژیم پهلوی نیست. چرا که آن زمان، مردم ایران بدون درآمد نفت زندگی می کردند و وابستگی دولت به درآمد نفت نیز چنان نبود که بدون این درآمد، بودجه دولت وجود نداشته باشد.

و آن روز، مردم ایران بودند که حق حاکمیت خویش را بدست می آوردند و حکومت مصدق به نمایندگی مردم عمل می کرد، لذا گفتار و کردارش شفاف بود. بنا بر این، شورای امنیت با مردم ایران و نماینده این مردم رویا رو بود. هرگاه به زبان ایران رای می داد، اصول مردم سالاری در خود غرب، حقوقی که به استنادشان سازمان ملل پدید آمده بود، حق حاکمیت ملتها را در سرتاسر جهان، زیر سؤال می برد. اما، امروز، شورای امنیت نه با مردم ایران و اصول راهنمای مردم سالاری و حق حاکمیت ملتها، که با استبدادی که متجاوز به حقوق مردم خویش است، روبروست. بدین ترتیب، مستمسکها برای اقدام علیه این رژیم و ادعاهای او همه مهیا هستند.

و آن روز، نظام جهانی، نظام بسته ای بود که حدود آن را دو ابر قدرت معین می کردند. ایران نقطه تلاقی این دو ابر قدرت و بنا بر این حساس ترین نقطه جهان بود. ملی کردن صنعت نفت، بیرون کشیدن ایران از چنگ و دندان دو غول رقیب بود. برای این که نهضت ملی بسوی هدف پیش رود، رهبری نهضت ملی می باید بنا را بر طلب حقوق ملی و نه جستجوی قدرت می گذاشت. می باید بنا را بر خروج از روابط قدرت و نه ورود در آن می کرد. اما رژیم مافیها، در طول حیات خود حتی یک بار، بنا را بر حقوق ملی ایران نگذاشته است. نه تنها بهترین فرصتها را برای خارج شدن از روابط قوا مغتنم نشمرد، بلکه از گروگانگیری و محاصره اقتصادی و جنگ ۸ ساله، تا روش کردن ترور و تجاوز مستمر به حقوق انسان و بحران اتمی، کوشیده است در مرکز روابط قوا قرار گیرد و ایران و سرنوشت آن را دستمایه قمار بر سر بقای خود کند. نتیجه اینست که، فرصت در اختیار ایران به فرصت در اختیار امریکا بدل گشته و ایران اختیار بر خود را از دست داده است.

بدین قرار، دو ماهیت متضاد، دو موقعیت و دو فرصت متضاد را پدید آورده اند: مصدق از حق نمایندگی می کرد. از شورای امنیت و دیوان بین المللی لاهه اعتراف به این حق را ستاند ولی مافیها از زور نمایندگی می کنند و نخست در شورای حکام و اینک در شورای امنیت است که سرنوشت ملت را به دیگران می سپارد.

و این بار اول نیست که ملاتاریا عامل حاکمیت بیگانه بر سرنوشت کشور می شود: در کودتای رضاخانی و مجلس مؤسسانی که سلطنت را به رضاخان داد، در کودتای ۲۸ مرداد که به رهبری دو «آیت الله» به انجام رسید و در گروگانگیری و جنگ ۸ ساله و پذیرفتن قطعنامه شورای امنیت و سرکشیدن جام زهر بدست آیت الله خمینی و ملاتاریا.

قرار گرفتن سرنوشت ایران در دست قدرتهای خارجی، بیانگر مجموعه ای از چند واقعیت، از جمله سه واقعیت زیر است:

۱- از وظایف روحانیت یکی دفاع از موجودیت و استقلال ایران بود. عمل به این وظیفه، ایجاب می کرد الف- روحانیت از محل اجتماعی خود بیرون نرود

ب- بیان دین، بیان استقلال و آزادی و نه بیان قدرت باشد. از مشروطیت بدین سو، هر نوبت، روحانیتی که آن محل و این بیان را رها کرده و از موضع قدرتمنداری عمل کرده، بناگزر بر عامل سلطه بیگانه بر ایران شده است.

۲- برای این که ایران از سلطه بیگانه رها شود،

الف- می باید ولایت جمهور مردم استقرار یابد و

ب- بنیادهای جامعه، از جمله بنیاد دینی (روحانیت)، بر اصل موازنه عدمی و بر وفق آزادی و استقلال تجدید ساخت جویند. دین به بیان آزادی تبدیل شود و روحانیت نیز بیچرو بگرد قدرتمنداری نگردد. این بنیاد باید جدا از دولتی بماند که بنوبه خود، ترجمان ولایت جمهور مردم است.

۳- هرگاه روحانیت قدرتمنداری را رها نکند (چه رسد به تصرف دولت) عامل سلطه بیگانه می شود و سرانجام، ناگزیر هویت خویش را از دست می دهد و همت آلت فعل، قدرت مسلط را می باند.

۴- این که ولایت جمهور مردم بقا، شده و بنیادهای، اساس، دین، و دست، اقتصاد، اجتماع، فرهنگ، متناسب با آزادی، و حقوق انسان تجدید ساخت کنند و بیان دین، بیان آزادی و روحانیت، مروج این بیان شود، ایران نیاز به فرهنگ آزادی و دوستی دارد و بیش از همیشه نیاز به استقلال دارد

• آیا موازنه منفی اصل راهنمایی خاص دوران جنگ سرد بود و جهانی شدن و نقش امریکا و ادعایش در حمایت از مردم سالاری، موازنه عدمی و استقلال را بی محل کرده است؟

هر بار که عده ای بخدمت امریکا می رسند،

الف) ناگزیر می شوند برای توجیه عمل خویش، به مبارزه مردم ایران بر راست راه استقلال و آزادی رجوع کنند و آن مبارزه را در «ظرف تاریخی» خود، یعنی گذشته، قرار دهند و

ب) مدعی شوند که جهان تحول کرده است و «در جریان جهانی شدن»، استقلال کارآئی گذشته را ندارد. امریکای امروز نیز امریکای دیروز نیست. امریکای امروز حامی مردم سالاری است و چرا نباید از این حمایت سود جست؟

دو رأس دیگر مثلث زورپرست و وابسته، نیاز دارند وابستگی خود را توجیه کنند. می دانند دروغ می گویند و سخن حق را نیز بارها شنیده و خوانده اند ولی بیچ رو قصد ندارند از زورپرستی آزاد شوند. می خواهند به دست بیگانه بر ایران مسلط شوند. با فرهنگ آزادی و دوستی بیگانه اند و دعوت به این فرهنگ و آشتی با مردم ایران و استقلال از قدرتهای خارجی را با ناسزا پاسخ می دهند. با وجود این، هر بار آنها را به ترک زورباوری و بازجستن آزادی و استقلال فراخوانده ام و در این فرصت نیز فرا می خوانم.

اما به آنها که از دست رژیم مافیها به ستوه می آیند و توانائی رویارویی با آن را در خود نمی بینند و شکار عوامل قدرتی می شوند که امریکا است، می گویم: خود را فریب ندهید و زبان فریب زورپرستان را در توجیه فریبی که می خورید، بکار نبرید. زورپرستان همواره منطق صوری را برای غافل کردن انسانها از واقعیتهای بکار برده اند، که اگر از آنها غافل نمی شدند، به ابزار قدرت هم تبدیل نمی شدند. اینک به آنها می گویم، این منطق را برای غافل کردن خود و دیگران از محتوای نقش امریکا و سیاست واقعی حکومت بوش و غفلت خود و مردم از توانائی خویش و امکانها و فرصتها، چرا بکار می برید؟ بنا بر این فرض که نادانسته چنین می کنید، شما را از این حقوق و واقعیتها آگاه می کنم:

۱- موازنه عدمی، اصلی نیست برای بازی میان دو قدرت، موازنه عدمی

الف) اصل راهنمای عقل آزاد است. بدین اصل، عقل هیچگاه از آزادی خود غافل نمی شود. نبود این اصل، وجود ثنویت به مثابه اصل راهنما و محور شدن قدرت است.

ب) موازنه عدمی، بنا را بر حق گذاشتن، در رابطه انسان با خود، در رابطه انسان با انسان و در رابطه جامعه با یکدیگر است. پس، جهانی شدنی که در آن رابطه های ملتها بر پایه حقوق ملی هر ملت تجدید و تنظیم شوند، محلی برای روابط مسلط و زیر سلطه نمی گذارد. به سخن دیگر، برای آنکه جریان جهانی شدن به سلطه ماوراء ملی ها به مادرشهر امریکا نیانجامد، امروز بسیار بیشتر از دوران مصدق و نیز دوران انقلاب ایران، به موازنه عدمی و استقرار رابطه های ملتها بر حقوق ملی (= استقلال) نیاز است.

۲- مردم سالاری فرآورده تحول جامعه از ضد فرهنگ قدرت و دشمنی به فرهنگ آزادی و دوستی است. این مردم سالاری، جریان بازناسی خویش بمتابه انسان دارای استعداد رهبری و مسئول سرنوشت خود و جامعه خویش، خود و محیط زیست، خود و جامعه جهانی است. جامعه جهانی هم تجربه لنین را کرده است و هم تجربه محافظه کاران جدید را به خود دیده و دانسته است که زور به حرکت تاریخ شتاب نمی بخشد بلکه این حرکت را از راست راه آزادی به بیراهه استبداد ویرانگر، سوق می دهد. تضاد را جانشین توحید و مردم سالاری را ناممکن می کند. دو نمونه افغانستان و عراق، نمونه های توحید ملی نیستند، نمونه های تضاد ملی هستند. اگر فرض کنیم امریکا سیاست اسرائیل را اجرا نمی کند و تجربه عراق نتیجه ناتوانی « تنها ابر قدرت » است، این تجربه به ما می آموزد که زور قدرت خارجی تنها می تواند تضادها را تشدید کند. آقای بوش و حکومت او می گویند: رژیم صدام به زور، مانع بروز تضادهای جامعه عراق بود و اینک که آن زور نیست، این تضادها از زبان خشونت ابراز می شوند. دروغگو کم حافظه می شود و با توسل به منطق صوری، صورت می سازد و بدان واقعیت را می پوشاند. توضیح این که

الف) تضادها چگونه وجود آمده بودند؟ آیا مردم عراق روابط خود را بر وفق حقوق فردی و جمعی برقرار کرده بودند و این روابط تضاهای را بوجود آورده بودند، یا استعمارگری که انگلیسی ها بودند، در همه جا بدون یک مورد استثناء، اقلیت را بر اکثریت حاکم کرده و این حاکمیت به زور، تضادها را بوجود آورده است؟ رژیم صدام خود زاینده تضادها بود، زیرا حاکمیت اقلیت بر اکثریت جامعه عراق بود. و در روی کار آمدن این اقلیت نیز سیا دست اندر کار بوده است. در دوران محاصره اقتصادی عراق نیز، اقلیت حاکم کم زبان و اکثریت تحت ستم پر زبان شدند. از زمان حمله نظامی بدین سو نیز، امریکا سیاست آشتی ملی را تقبیل نکرد. محور رابطه بین شیعه و سنی و کرد، ترس از یکدیگر شد. نتیجه این که جامعه عراق در عمل تجزیه شده و هر یک از گروههای قومی و دینی آتش خشونت را به جان یکدیگر و هستی وطن خویش می زنند.

۳- فرهنگ آزادی و دوستی را نه یک قدرت خارجی و نه حتی یک دولت مردم سالار، نمی تواند در جامعه بسط دهد. این فرهنگ را در سطح جامعه، انسانهای آزاده می توانند همگانی کنند و رشد دهند. اگر جوانها، دوران شاه را بخود ندیده باشند، نسل انقلاب می داند که در رویارویی با ایدئولوژیهای قدرت، رژیم شاه مبلغ تضاد شد و نیز در رویارویی با رژیم شاه که به تقسیم ایرانیان به «متحد» و «مرتجع» می پرداخت، خط استقلال و آزادی بود که در سطح جامعه ملی مروج فرهنگ آزادی و دوستی شد و گل را بر گلوله پیروز گرداند. به تحولات در جامعه های دیگر نیز که بنگرید می بینید این در سطح جامعه و به یمن کوششهای آزادگان بوده که فرهنگ آزادی و دوستی گسترش یافته و استبداد را بی پایگاه و بی محل کرده است. بنا بر این، نه به واشنگتن و جنگ افروز ترین عناصر، که به میان مردم باید رفت. دوستی را جانشین دشمنی و زبان نقد را جانشین زبان ستایش و ناسزا و روش تجربه را جانشین منطق صوری باید کرد و ایرانیان را از تواناییها و فرصتهایی که دارند، آگاه باید کرد. از جمله،

۴- منطق صوری، روش مبهم کردن هر روشی است. از واقعیت روشنی که مبهم می شود و بکار فریب می رود، یکی جهانی شدن است. جهانی شدنی که اینک واقعیت دارد، به تصرف ماوراء ملی ها در آمدن عرصه کنونی زندگانی جهانیان و نیز عرصه زمانی زندگی تا آینده های دور است. همچنین، جهانی شدنی که اینک واقعیت دارد، به مهار ماوراء ملی ها در آمدن نیروهای محرکه ملتها است. جهانی شدنی که اینک واقعیت دارد، ساخت و سازی به اقتصادها دادن است که جامعه ها را گرفتار پیشخور کردن و جهان را در بند آینده ای قرار می دهد که از پیش متعین شده است. کم نیستند کارشناسانی که امید از نجات محیط زیست بریده اند. امید از آینده اقتصادی بریده اند که قرار بود اقتصاد وفور بگردد. سرانجام، جهانی شدنی که اینک واقعیت دارد نظام جهانی سلطه است که از خاصه های آن، پویاییهای نابرابری و خشونت و فقر است. جهانی شدنی که ...

تن دادن به این جهانی شدن، استعفاء از انسانیت و تسلیم شدن به حقارت محض است. انسان عارف به حقوق خویش عصیان بر این جهانی شدن را حق خویش می شناسد و بر می خیزد تا جهانی شدن دیگری را جانشین این « جهانی شدن » کند. جهانی شدنی را جانشین کند که شرکت برابر جهانیان در اداره مردم سالار جهان بر پایه حقوق ملی هر ملت و حقوق انسان باشد. جهانی شدنی را جانشین کند که انسان و حال و آینده آن، از بندگی سرمایه سالاری رها شود. جهانی شدنی را جانشین کند که جامعه های عضو جامعه جهانی، نظامهای باز و تحول پذیر داشته باشند و نیروهای محرکه را در رشد انسان و عمران طبیعت بکار گیرند. جهانی شدنی را جانشین کند که دیگر هیچ قدرتی به خود اجازه جنگ پیشگیرانه ندهد و در جامعه های دیگر برای خود « منافع ملی » سراغ نکند. جهانی شدنی را جانشین کند که انسان از بندگی قدرت آزاد شود.

بنام آزادی و به بهانه « جهانی شدن »، حضور و عمل قدرت خارجی را در وطن خویش توجیه کردن، این قدرت را توان مطلق و خویشتن را ناتوانی مطلق گمان بردن است.

۵- در حقیقت، به سراغ قدرت خارجی رفتن، بنام آزادی، ادعای متناقضی است. چرا که الف) آزادی نه دادنی و نه ستاندنی، بلکه ذاتی حیات انسان است. انسان آزاد، انسان مستقل و توانا نیز هست. زیرا نه تنها بدون وجدان به استقلال، انسان نه عارف به آزادی خویش می ماند و نه می تواند تواناییهای خویش را در رشد بکار اندازد و از رهگذر رشد، هویت بیابد. ناگزیر برده زور می شود. و

ب) جامعه ای که آزادی ندارد، به ضرورت استقلال نیز ندارد. به سخن دیگر، بر او استبداد وابسته حاکم است. حال چگونه بتوان از قدرت مسلط توقع داشت استبداد وابسته را از میان بردارد؟ آیا امریکا، در مقام مادر شهر ماوراء ملی ها، حاضر می شود ایران را از روابط اقتصادی آزاد کند که نیروهای محرکه اش را به غرب جریان می دهد؟ آیا حاضر است جریان نفت خام به غرب و از آن طرف جریان کالاها و اسلحه و خدمات به کشورهای نفت خیز (= جهانی شدن)، از بنیاد تغییر کند؟ آیا امریکا نمی داند در کشورهای نفت خیز، جامعه مدنی به دولت ها وابسته اند و دولتها نیز به اقتصاد مسلط؟ آیا مردم سالاری جز این است که، دولت تابع ملت و بیانگر حاکمیت ملت باشد؟ و...

۶- مداخله قدرت خارجی جز از راه اعمال قدرت ممکن نیست. اما ادعای اعمال قدرت برای استقرار مردم سالاری، ادعای متناقضی است. چرا که جامعه در نظامی سیاسی زندگی می کند که قائمه اش زور است. هرگاه فرض کنیم قدرت خارجی تقویت کننده قائمه نظامی سیاسی استبدادی نیست، حداکثر جانشین آن می شود. نظام سیاسی با قائمه زوری که خارجی است برجا می ماند. دو نمونه عراق و افغانستان زیر چشمهای ما هستند و می بینیم معنای جانشین شدن قائمه زوری که قدرت امریکا است، چیست.

استقرار مردم سالاری به تغییر نظام سیاسی و برخوردار شدن جامعه از نظام اجتماعی باز و تحول پذیر، تحقق پیدا می کند و نه با جانشین کردن قائمه ای با قائمه ای دیگر. اگر پای امریکا در باطلاق عراق گیر کرده است، بدین خاطر است که بنا را بر تغییر نظام سیاسی نگذاشته و بر تغییر قائمه زور گذاشته است. اما چرا قائمه زوری که امریکاییست نمی تواند جانشین قائمه زور بشود که رژیم صدام بود؟ زیرا قائمه زوری که رژیم صدام بود نظام سیاسی بود که در جامعه عراقی ساخت گرفته و متکی به روابط دولت بیگانه از ملت به بخش مسلط جهان بود. امریکا آن قائمه را از میان برداشته و از پی آن، بند از بند ساخت سیاسی عراق گسسته است. عراق نظام اجتماعی - سیاسی باز و تحول پذیری نچسته، بلکه نظام سیاسی از هم پاشیده ای جسته است که با قائمه زور امریکا برپا نمی ماند.

آیا از امریکا و غرب کاری در کمک به روند مردم سالاری در ایران ساخته است یا خیر؟ و غرب چه باید بکند اگر برآستی قصدش ترویج مردم سالاری باشد؟ اینها پرسشهایی هستند که، چند نوبت، بدانها پاسخ داده ام. اینک نیز، بنا بر موقع یادآور می شوم:

۱- ایجاد اطمینان در مردم ایران که از بیرون نه مورد تجاوز نظامی قرار می گیرند و نه گرفتار تحریم اقتصادی می شوند.

۲ - به خود راه ندادن دو رأس دیگر مثلث زورپرست و انصراف قطعی از آلترناتیو سازی برای رژیم . به این دلیل که نباید امریکا جانسین مردم ایران در اعمال حق حاکمیت و رشد، شود .

۳ - خودداری از روابط پنهانی و هرگونه معامله با رژیم که ناقض حقوق ملی ایران باشد .

۴ - رعایت حقوق انسان در خود غرب و خودداری از محدود کردن آزادیها و از میان برداشتن شبکه های آدم ربائی و ترور سیا و تعطیل زندانهائی که شکنجه گاههای مخوف گشته اند .

۵ - آقای بوش سخنان احمدی نژاد را که بسود افراطی ترین تمایلهای سیاسی اسرائیل و امریکا ایراد می کند، دلیل سیاست خود در ایران قرار داده و امریکا را موظف به دفاع از اسرائیل دیده است و خوب می داند رژیم مافیاهای نظامی - مالی تهدیدی برای موجودیت اسرائیل نیست . اما اگر امریکا حداقل حمایت خود از اسرائیل را منوط به رعایت شدن حقوق ملی فلسطینیان و حقوق انسان از سوی اسرائیل می کرد ، بسود مردم سالاری در منطقه ، کاری را کرده بود که از قشون امریکا و دستگاه تبلیغاتی ساخته نیست .

۶ - اتخاذ سیاست قاطعی در باره خلع سلاح اتمی منطقه و استقرار رابطه با تمامی کشورهای منطقه بر اساس حقوق ملی هر کشور . و ... در همان حال که امریکا رهبری جبهه بر ضد رژیم مافیاهای جسته است، مردم ایران نیز فرصتهای عمل گسترده تری یافته اند :

۱ - به مردم ایران یادآور می شوم که در قوفی که بسر آمد ، شما مردم سه نوبت جنبش کردید . در هر سه نوبت، دولت استبدادی و وابسته بود . پس دولتهای استبدادی نبودند که شما ایرانیان را به فرهنگ دوستی درآوردند. اینک نیز با دولتی استبدادی روبرو هستید که بیشتر از دولتهای پیشین خارجی شده است . در خارجی شدن تا آنجا پیش رفته که اختیار ایران را در کف ۵ عضو دائمی شورای امنیت

گذاشته است . دولتی که در درون و بیرون از مرزها بحران می سازد، کارش بسط ضد فرهنگ دشمنی است . اما شدت دشمنی ها و فسادها و ناسامانیها (= ضد فرهنگ دشمنی) که پدید آورده است، نیاز جامعه را به فرهنگ آزادی و دوستی بازمه بیشتر کرده است . فرهنگ دوستی القائی نیست که امریکا توسط دستگاه تبلیغاتی و با وسیله قشونش به مردم ایران القاء کند . مراجعه به قدرت امریکا نشناختن نیاز و کمک به رژیم در بسط ضد فرهنگ دشمنی است . در عوض، نیاز شما مردم به فرهنگ دوستی ، فرصتی را برای آزاد اندیشان ایران فراهم آورده

است تا فرهنگ آزادی و دوستی را، بر پهنه ایران بارور کنند و روز ایران را نوروز بگردانند .

۲ - تصویب اصل ملی شدن صنعت نفت ، در ۲۹ اسفند، توسط مجلس که جز اقلیتی کم شمار، اعضای جبهه ملی ایران، بقیه از پیش و توسط

دستگاه حاکم و سفارت انگلستان ، « تأیید صلاحیت » شده بودند، به شما مردم ایران می گوید ، چرا نوروز نماد استقلال و آزادی و دوستی در درون و آشتی و صلح بر پایه حقوق ملی با بیرون است . چرا به یمن ملی شدن صنعت نفت در ۲۹ اسفند، روز ایران نوروز شد . آن نیروئی که یک اقلیت ۸ نفری را به ملی کردن صنعت نفت و تشکیل نخستین دولت ملی (= نماینده حاکمیت ملت و مستقل از قدرت خارجی) توانا

کرد، نیروی ملتی بود که به یمن فرهنگ دوستی و آزادی و استقلال ، مسئولیت خویش را بمثابه یک ملت بیاد آورد و برخاست . با این تفاوت که آن زمان، ایران نقطه تلاقی دو ابر قدرت بود و هیچیک از آن ده، نه ابدان مردم سالار و نه مہققمت ادانان دا در نضت مله .

خمنش مہ خماستند . امہذا، آن نظام حمانہ از ممانہ خاستہ است . یک وجدان جهانی قوی طرفدار استقرار ولایت جمهور مردم در ایران و دیگر کشورهای جهان بوجود آمده است . در نتیجه، امریکا و غرب نیز ، ناگزیر، به جانبداری از استقرار مردم سالاری در همه کشورهای جهان، تظاهر می کنند . بنا بر این ، جنبش همگانی برای استقرار مردم سالاری، نه تنها با مخالفت هیچ دولتی روبرو نمی شود ، بلکه از وسیع

ترین حمایت وجدان جهانی و دست کم حمایت زبانی دولتهای جهان برخوردار می شود . شما مردم فرصتی طلائی در اختیار دارید هرگاه عزم کنید و برخیزید.

۳ - برآفتادن حجاب رژیم مافیاهای نظامی - مالی و بحران سازیهای این رژیم ، فرصتی را بوجود آورده است که هرگاه امریکا از آن سود جوید ، شما مردم ایران از آن زیان و زیان سخت خواهید یافت و هرگاه شما از آن سود جوید ، امریکا بمثابه قدرت از حمله نظامی و محاصره اقتصادی ایران و ... ناتوان خواهد شد .

بدین قرار، در صورتی که دست روی دست بگذارید ، فرصت را تقدیم امریکا کرده اید تا با استفاده، از آن، با چین و روس معامله کند و وارد عمل شود. اما اگر روی به جنبش آورید به تریبی که جهانیان بدانند شما تصمیم دارید حاکم بر سر نوشت خود بگردید، اختیار را از کف شورای امنیت بدر آورده و از آن خود کرده اید .

۴ - ترتیب کار آقای خمینی این بود که « تند روها » را در کناری نگاه می داشت و خود مواضع « سخت سرانه » می گرفت . دستیاران او از وی می خواستند موضع خود را تعدیل کند . هر بار که کسی یا گروهی می خواست از اطاعت سرپیچد، « تند روها » را به جان آن کس و یا آن گروه می انداخت . غافل بود که بتدریج، « تند رو » ها نقش سگ پاسبان و سگ حمله را با نقش دولتمدار عوض می کنند . آقای خامنه

ای ، دولت را به « تند رو » ها سپرده و حال و روز خلیفه های عباسی را یافته است که بازیچه غلامان ترک شدند که سرداری یافتند و قشون ترکان را قائمه دولت عباسیان کردند . از آن زمان که قشون ترکان دست بالا را یافتند، خلافت عباسی محکوم به انقراض شد . رژیم کنونی

که به مافیاهای نظامی - مالی تحول کرده است ، محکوم به انقراض است . آقای خامنه ای دیگر کاری جز تصدیق کردن اعمال مافیاهای حاکم از دستش بر نمی آید . زیرا تکیه گاهی جز زورپرستانی که دولت را قبضه کرده اند، ندارد . نه نزد مردم و نه نزد روحانیت و نه نزد

دیگر تمایلهای موجود در رژیم . بنا بر این، انزوای این رژیم در درون مرزها نیز کامل گشته است . جنبش همگانی برای برداشتن مانع از سر راه استقرار دولت مردم سالار و حقوقمدار، بیشتر از هر زمان دیگر ممکن گشته است . هرگاه شما مردم فرهنگ آزادی و دوستی را باز یابید و در قوت بخشیدن به بدیلی با خاصه مستقل از رژیم و هر قدرت ایرانی شرکت جوئید، هم به خلع ید از مافیاهای توانا می شوئید و هم بر ملی کردن دولت توانا می شوئید .

نہضت ملی ایران به رهبری مصدق، جنبشی برای ملی کردن دولت یعنی متوقف کردن جریان خارجی شدن دولت و پیش بردن دولت در جریان داخلی شدن بود . و تعلق و پیوند با مردم را هدف کرده بود . انقلاب ایران این هدف را پی گرفت . امروز وجدان جهانی موافق این هدف است . هیچ قدرتی توان مخالفت با تحقق آن را ندارد . این موقعیت و ناتوان شدن مثلث زورپرست، به شما ایرانیان فرصت می دهد

که برخیزید و « ولایت جمهور مردم » را برقرار کنید . بدین پیروزی ، حیات ایران جاویدان و روزهای بی پائانش ، همه نوروز می شوند .